

ما و صدرا

نظری بر نگرش‌های سیاسی به فلسفه صدراپی

سید صادق حقیقت^۱

اعتماد ملی، ۱۳۸۸/۳/۳

شهرت صدرا المتألّهین به دلیل مکتب فلسفی خاصی به نام حکمت متعالیه و نظریه حرکت جوهری (اثبات حرکت در جواهر اشیاء) است. نگارنده این سطور قبلاً در مقاله‌ای به تأیید چند نکته محوری در این زمینه پرداخته است:

۱- صدرا دارای اندیشه سیاسی به معنای عام و خاص بوده است، اما اندیشه سیاسی به معنای خاص الخاص (اندیشه سیاسی منسجم و جامع) ندارد.

۲- اندیشه سیاسی صدرا از نوآوری و اهمیت خاصی برخوردار نیست.

۳- صدرا از «حکمت سیاسی متعالیه» بحثی به بیان نیاورده، ولی اگر ما بخواهیم چنین نظریه‌ای را بازسازی کنیم لازم است بر نظریه انسان کامل (که براساس حرکت جوهری به کمال خویش دست می‌یابد) تمرکز نماییم. شاید در صورت بازسازی چنین نظریه‌ای باز نتوان تفاوت‌های چندانی بین آن با دیگر نظریه‌های فلاسفه سیاسی اسلامی مشاهده نمود.

۴- اندیشه سیاسی صدرا اقتدارگرایانه (و نه متغلبانه) است. اندیشه سیاسی صدرا اقتدارگرایانه بود، و هر چند حکمت متعالیه با طرح نظریه اجتهاد و امتناع فهم عقلی از امهات احکام شریعت ناگزیر به غیبت حکمت سیاسی از مجموعه دانش‌های اسلامی رضایت داد، اما اقتدارگرایی مکنون خود را همچنان در گفتمان اجتهاد به میراث نهاد. در واقع، پیروی صدرا از فارابی

و تعبیر به «رئسی که انسان واحد و مطاع است» و «مخدومی که خادم نیست» و «کسانی که در اسفل مراتب هستند و خادم غیر مخدومند»، تصویری هرمی و اقتدارگرا از قدرت سیاسی را تداعی می‌نماید. بدون شك مراد از اقتدارگرایی، نظام سیاسی متغلبانه نیست؛ بلکه نظام هرمی است که در آن توزیع قدرت از بالا به پایین صورت می‌گیرد. به همین دلیل است که دکتر فیروزی که يك جا اندیشه سیاسی صدرا را اقتدارگرایانه می‌داند و در جای دیگر نظام سیاسی متغلبانه را از وی نفی کرده، دچار تناقض گویی نشده است.

۵- بین اندیشه سیاسی ملاصدرا و نظریه حاکمیت سیاسی فقیهان، نسبت مستقیمی برقرار نیست. سیاق بحث صدرا (بدان که نبوت و رسالت از جهتی منقطع می‌گردد و از جهتی دیگر باقی است) بنا بر این مجتهدین پس از ائمه معصومین - در خصوص احکام دین بدان گونه که از طریق

۱. استادیار علوم سیاسی در دانشگاه مفید و پژوهشگر در حوزه علمیه قم (s-haghighat.ir).

۲. برای تأیید و اتفاق نظر در این نکته، ر.ک: دکتر طباطبایی (سید جواد طباطبایی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۳، ص ۲۷۱) و دکتر فیروزی (داود فیروزی، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲ - ۲۵۴)؛ و برای کشف نقاط افتراق، ر.ک: دکتر تقوی (سید محمد ناصر تقوی، «نسبت زدایی از زوال اندیشه سیاسی ملاصدرا»، *خردنامه صدرا*، ش ۲۷، بهار ۱۳۸۱) و دکتر لکزایی (نجف لکزایی، *اندیشه سیاسی صدرا المتألّهین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱، صفحات متعدد، بالاخص ص ۱۳۸ - ۱۵۰).

۳. فیروزی، همان، ص ۲۵۴.

۴. سید صادق حقیقت، *توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه*، تهران، هستی نما، ۱۳۸۱، ص

اجتهاد دریافته‌اند- فتوا می‌دهند...۵) ولایت فقها در امر فتواست، نه زعامت سیاسی ایشان. زمینه‌سازی برای ولایت سیاسی فقها با اعتقاد به ولایت سیاسی ایشان دو چیز متفاوت به نظر می‌رسد. اندیشه سیاسی صدرا فقط مقدمات طرح ادله عقلی در راستای ولایت مجتهدان را فراهم نمود. پس زمینه سازی و بسترسازی غیر از آن است که نظریه ولایت مطلقه فقیه را به منصف ظهور رسیدن اندیشه سیاسی صدرا تلقی کنیم.۷

به هر حال، با مفروض گرفت این مسئله که اندیشه فلسفی صدرا تا حدودی دارای ابعاد سیاسی هست، در این مقاله با تمرکز بر مقاله‌ای از آیت‌الله جوادی آملی، به این سؤال جواب داده می‌شود که آیا می‌توان از "حکمت سیاسی متعالیه" سخن گفت یا خیر.

دکتر لک زایی با این فرض که خود صدرا از این اصطلاح سخن نگفته، معتقد است می‌توان نظریه ای براساس حرکت جوهری به نام «حکمت سیاسی متعالیه» بنا نهاد. از دیدگاه وی ملاصدرا ویژگی‌های ده گانه این مکتب را چنین ترسیم کرده است: خدا محوری، مسافر بودن انسان، ارسال رسل و امامان و مجتهدان برای هدایت و راهنمایی بشر، ارتباط دین و سیاست و دنیا و آخرت، غایت مداری، ابزار بودن دنیا، دینی بودن نظام سیاسی، نظریه انتصاب رهبری، نفی تغلب و محوریت قانون الهی.۸ همان گونه که در مقاله‌ای مستقل اشاره شده، انتساب «حکمت

سیاسی متعالیه» به اندیشه سیاسی ملاصدرا به دو سوال تحویل می‌شود: آیا خود او چنین داعیه ای داشته است؟ آیا ما با توجه به مقتضیات زمان خود و داده های فلسفه صدرایی و اندیشه سیاسی او می‌توانیم حکمت سیاسی متعالیه ای را بازسازی کنیم؟۹ در واقع، دکتر لک‌زایی به سؤال اول جواب منفی و به سؤال دوم جواب مثبت می‌دهد. در این پاسخ اول شکی وجود ندارد؛ اما در خصوص مسئله دوم باید توجه داشت که:

اولاً: در ذکر ارکان یک نظریه باید به "ویژگی‌ها" و خصوصیات آن نظریه اشاره نمود؛ نه به مسائل مشترک بین آن نظریه و دیگر نظریات. بسیاری از ویژگی‌های ده گانه فوق با دیگر فلاسفه سیاسی اسلام اشتراک دارد. به طور مثال فلسفه سیاسی فارابی نیز تقریباً در همه مسائل فوق (خدامحوری، مسافر بودن انسان، ارسال رسل و ...) با صدرا اشتراک دارد.

ثانیاً: باید بینیم بین آرای سیاسی صدرا در *الشواهد الربوبیه* (بالاخص مباحث نبوت و امامت) و نظریه حرکت جوهری (در *الاسفار الاربعه*) ارتباطی منطقی وجود دارد یا خیر. ارجاعات کتاب نخست به نظریه حرکت جوهری به غایت اندک است، توگویی مباحث نبوت و امامت وی ملخصی از آرای ابن سینا می‌باشد.

ثالثاً: مهم‌ترین ویژگی اندیشه سیاسی ملاصدرا مسئله انسان کامل است. از دیدگاه وی، انسان کامل (نبی، امام و رئیس جامعه) در حرکت جوهری خود به تکامل می‌رسد، و ظاهراً این مسئله محوری است که فلسفه سیاسی او را می‌تواند از فلاسفه مشاء متمایز نماید. اما اگر فرض کنیم که می‌توان نظریه ای به نام «حکمت سیاسی متعالیه» با محوریت انسان کامل داشت، این سوال به وجود می‌آید که چنین نظریه ای چه تفاوت اساسی با آرای فلاسفه

۵. لک‌زایی، همان، ص ۱۲۸ - ۱۳۹.

۶. فیرحی، پیشین، ص ۲۵۲.

۷. سید صادق حقیقت، "اندیشه سیاسی ملاصدرا؟"، *مجله علوم سیاسی*، ش ۲۰ (تابستان

۱۳۸۴).

۸. لک زایی، همان، ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

۹. حقیقت، همان.

سیاسی مشاء و اشراق دارد؟ ظاهراً بحث کمال انسان (به ویژه در خصوص رئیس مدینه) بر اساس حرکت جوهری مسئله‌ای نیست که بتواند این نظریه را از دیگر نظریه‌ها متمایز کند.^{۱۰}

با توجه به نکات فوق می‌توان به تحلیل آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه پرداخت. وی به درستی اشاره می‌کند که: "هر جهان‌بینی و حکمتی در دل خود حکمت عملی به همراه دارد. ما باید با قدرت اجتهاد فروع را از مبانی استخراج کنیم. فلسفه سیاسی یک فلسفه مضاف است و خود سیاست از فروع حکمت عملی است. از فلسفه مطلق نه می‌توانیم فلسفه مضاف برداشت کنیم و نه آن مواد سیاسی را. ما به دو دلیل نمی‌توانیم به طور مستقیم سراغ حکمت متعالیه برویم: ۱- حکمت متعالیه فلسفه مطلق و فلسفه سیاسی فلسفه مضاف است و هیچ فلسفه مطلق، جز در ارائه مبانی، پاسخگوی نیاز فلسفه‌های مضاف نیست. ۲- از میزان عمیق و وسیع حکمت متعالیه نباید توقع داشت که مواد جزئی سیاست را تبیین کند."^{۱۱}

وی سپس راهی را می‌گشاید که بر اساس آن بتوان از "حکمت سیاسی متعالیه" سخن گفت: "حکمت متعالیه به یک منطق متعالی (نه مشایی) نیاز دارد. حکمت متعالیه انسانی تربیت می‌کند که خلیفه الله است. "بود"ها را از "بود"ها و "باید"ها را از "باید"ها می‌گیریم. از آنجا که حکمت عملی تابع حکمت نظری است، بنابراین اگر قیاسی داشته باشیم که یک مقدمه آن "بود" و مقدمه دیگرش "باید" باشد، نتیجه تابع اخس مقدمتین است. بر این اساس، نتیجه "باید" است؛ چون "بود" اصل است و "باید" فرع آن می‌باشد. در این صورت نتیجه سیاست خواهد بود."^{۱۲} اما همان گونه که خود ایشان ادعان دارد، فلسفه مطلق فقط مطالبی کلی در باب غایات و ارزش‌ها دارد؛ که مشابه این را در کل دین اسلام و فلسفه اسلامی می‌توان یافت و اختصاص به صدر ندارد. ایشان در نهایت نتایج جدید استنتاج می‌کند که جای تأمل بیشتری دارد: "صدرالمآلهین در باب راهنما مطالبی دارد. از این رو، میان مردم‌سالاری و مردم‌سالاری دینی تفاوت است. در مردم‌سالاری دینی برخی اموال نه خصوصی است و نه عمومی، بلکه تحت اختیار رهبر اسلامی است. این‌جا مسئله ولایت فقیه مطرح می‌شود. صدر در مبدأ و معاد می‌گوید علما وسائط بین انبیا و مردم هستند؛ و در الشواهد الربوبیه می‌گوید مجتهدان این سمت را بر عهده دارند. حکمت متعالیه یک ولایت فقیه متعالیه ترسیم کرده است. صدرالمآلهین برای فقیهی که فیلسوف نباشد ولایت قائل نیست. او می‌فرماید آن موضوعاتی که مربوط به جان و عقاید مردم است در اولویت می‌باشند. پس مصوبات مجلس و وزارتخانه‌ها باید طوری تنظیم شوند که در مرحله اول بخش فرهنگی، در مرحله دوم بخش بهداشت و درمان و در مرحله سوم بخش توسعه اقتصادی مورد توجه قرار گیرد."^{۱۳}

در خصوص فقره اخیر سخنان وی چند نکته به نظر می‌رسد:

اولاً: همان گونه که اشاره شد، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی صدر از بالا به پایین و اقتدارگرایانه (و نه مستبدانه) است؛ و بنابراین کاربرد اصطلاح "مردم‌سالاری" در خصوص اندیشه سیاسی وی جایگاهی ندارد؛ و از جمله مصادیق تحمیل مفاهیم مدرن بر اندیشه سنتی (و نه "ظرفیت‌سنجی" مفاهیم مدرن در سنت) تلقی می‌شود. هرچند بر اساس مبنای ظرفیت‌سنجی می‌توان مفاهیم مدرن را شاخص‌بندی کرد و به سنت ارائه نمود تا معلوم شود به چه میزان سنت ممکن است این

۱۰. ر.ک: همان.

۱۱. عبدالله جوادی آملی، "بحثی در باب امکان نظریه‌پردازی در علوم سیاسی مبتنی بر حکمت متعالیه"، بعثت، ش ۲۹ (نیمه دوم آبان و نیمه اول آذر ۸۷).

۱۲. همان.

۱۳. همان.

شاخص‌ها را برتابد^{۱۴}، اما این مسئله غیر از خلط مفاهیم مدرن و سنتی و تحمیل اولی بر دومی است. اندیشه سیاسی صدرا، همانند دیگر متفکران اسلامی سنتی، دموکراتیک (مردم‌سالارانه) قلمداد نمی‌شود.

ثانیاً: خود ایشان اقرار دارند که "فقیه" در اصطلاح صدرا غیر از "فقیه" در اصطلاح فقهای امروزی است؛ و بنابراین "ولایت فقیه" او هم متفاوت خواهد بود. اختصاص انفال به حکومتی که ولی فقیه در رأس آن است با ولایت فقهی سازگاری، و به همان اندازه با عبارات ملاصدرا غرابت دارد. ثالثاً: هرچند ممکن است ولایت فقیه از دیدگاه صدرالمآلهین دارای ابعاد سیاسی باشد، اما اساساً در اندیشه سیاسی وی زعامت سیاسی فقها برای تشکیل حکومت مطرح نشده است. بین ابعاد سیاسی یک نظریه و نظریه‌ای نظام‌مند و سیاسی برای تشکیل حکومت باید فرق گذاشت. ظهور عنوان سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی، "اگر صدرا فلسفه سیاسی می‌نوشت" ۱۵

رابعاً: همان گونه که اشاره شد، فلسفه صدرا بی به کلیاتی در باب غایات حکومت و انسان کامل می‌پردازد (کلیاتی که کم و بیش در دیگر نحله‌های فلسفی و غیرفلسفی نیز وجود دارد)؛ اما از این کلیات فلسفی نمی‌توان شیوه اجرایی بودجه نویسی و مانند آن را برداشت کرد. الزاماً بین اولویت و اهمیت ارزش‌های انسانی و دینی و اولویت در سیاست‌گذاری رابطه مستقیمی وجود ندارد. چه بسا با مفروض گرفتن غایات حکومت و انسان کامل لازم باشد که از نظر کمی به بخش‌های اقتصادی یا سیاسی بودجه بیشتری اختصاص دهیم. این همان نکته‌ای است که خود ایشان در فقره اول کلامشان اشاره کردند، که اساساً با ضمیمه نمودن یک مقدمه کلی در باب فلسفه نباید انتظار داشته باشیم الزاماً نتیجه‌ای در سیاست به شکل جزئی بگیریم. این مسئله همانند نسبت دادن مباحثی همچون عدالت و قانون مداری به دلیل افتراق احزاب و غیره^{۱۶} بر اندیشه سیاسی ملاصدرا است. پس قضاوت دکتر داوری دور از واقعیت نیست که فیلسوفان پس از فارابی به دلیل شریعت مداری کمتر به سیاست علاقه نشان می‌دادند، و به شکل خاص، صدرا در اندیشه سیاسی خود «گاه» نوآوری داشته است.^{۱۷} به اعتقاد دکتر فیرحی نیز تکیه بر ابعاد فردی و غیر اجتماعی شریعت مولود پیوند شریعت و تصوف بوده است.^{۱۸}

در مجموع، می‌توان گفت چیزی به نام "فلسفه سیاسی متعالیه" وجود بالفعل ندارد. تأسیس چنین فلسفه سیاسی هم منوط به چند شرط از جمله متمایز بودن ابعاد سیاسی اندیشه صدرا از دیگران است. چون اندیشه سیاسی ملاصدرا اقتدارگراپانه- و نه متغلبانه- است، نمی‌توان اندیشه او را مردم‌سالارانه خواند. از اندیشه سیاسی وی، ضرورت تشکیل نظام سیاسی فقیهانه استنتاج نمی‌شود. از مهم بودن تکامل انسان و با ارزش بودن غایات جامعه انسانی هم نوع خاص بودجه نویسی و مانند آن برداشت نمی‌شود. از ضمیمه نمودن مقدمات فلسفی صدرا بی به مسائل سیاسی نتیجه‌ای چندان جدید و معتابه حاصل نمی‌شود.

۱۴. ر.ک: سید صادق حقیقت، "ظرفیت‌سنجی مفاهیم سیاسی مدرن"، *علوم سیاسی*، ش ۲۸ (تابستان ۱۳۸۶).

۱۵. عبدالله جوادی آملی، "اگر صدرا فلسفه سیاسی می‌نوشت"، *گلستان قرآن*، ش ۲۸ (بهمن ۱۳۸۸).

۱۶. سید محمد ناصر تقوی، "درنگی بر هندسه معرفتی ملاصدرا و ملاک تأسیس فکر فلسفی"، *خردنامه صدرا*، ش ۳۳ (پاییز ۱۳۸۲).

۱۷. رضا داوری، «رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا»، *مجله نامه فرهنگ*، ش ۳۱، ص ۷۰؛ و رضا

داوری، *فارابی*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۱۲۵.
۱۸. فیرحی، همان، ص ۲۵۲.